

دریغ است ویران شود فارسی

مصطفی ذاکری

۱. مقدمه

انسان غالباً قدر نعمتهایی را که دارد نمی‌داند. برای ما ایرانیان زبان فارسی یکی از مواهب بزرگ است که به رایگان از آن بهره‌مند شده‌ایم و قدر آن را نمی‌دانیم. در این گفتار نخست به اهمیت این زبان اشاره می‌شود و سپس از برخی از عوامل تخریب آن سخن خواهیم گفت.

برخی از عوامل تغییر زبان، درونی و ناشی از تحول طبیعی آن است، که در همه زبانها با درجاتی از شدت و ضعف عمل می‌کند و البته در برابر آن هم عواملی ایستادگی می‌کنند و مانع از تحول سریع یا نابودی نهادهای زبان می‌شوند که از آن جمله می‌توان نقش ادبا و شعرا را در حفظ سنن و قواعد زبان ذکر کرد. اما برخی دیگر از این عوامل بیرونی است که در اثر فعالیت‌های عمدی یا سهوی اشخاص یا سازمانهایی در زبان تأثیر می‌گذارند و ما در اینجا به برخی از این عوامل بیرونی که تأثیر منفی داشته‌اند و به فساد و تباهی زبان فارسی یا ویران کردن آن کمک کرده‌اند اشاره خواهیم کرد.

مهمترین این عوامل عبارتند از:

الف) مترجمان تازه‌کار و بازاری که لغات و تعبیرات غلط را در ترجمه‌های خود به کار می‌برند و از زبانهای خارجی گرده‌برداری می‌کنند و چون سواد کافی و تجربه زیادی ندارند حتی قواعد اساسی زبان فارسی را زیر پا می‌گذارند و به اصطلاح عوام در ترجمه سمبل‌کاری می‌کنند.

ب) کوتاهی و قصور معلمان ادبیات و به طور کلی آموزش و پرورش در تعلیم زبان مادری و ترویج کلام فصیح فارسی، چنانکه دانش‌آموزان بعد از اخذ دیپلم، قادر به نوشتن یک صفحه مطلب درست و بی‌غلط نیستند و چون به دانشگاه می‌آیند در نوشته‌های خود مرتکب انواع غلط‌های املائی و انشایی و ماهوی می‌شوند که خود نیاز به بحث دیگری دارد.

ج) سازمان رادیو و تلویزیون، که به علت گستردگی برنامه‌ها و نیازی که به پرکردن ساعات آنها وجود دارد، هرگونه سخنی را منتشر می‌کند و بسیاری از اغلاط را شایع می‌سازد. در این مورد تاکنون مقالات بسیار نوشته شده که در اصلاح کار آنها بی‌تأثیر نبوده است ولی هنوز جای تلاش بیشتری دارد.

د) فارسی‌گرایان و سره‌نویسان، که زبان را به صورت مصنوعی و نامفهوم درمی‌آورند، که در این گفتار نمونه‌های آن را خواهیم دید.

ه) زبان‌شناسان که نظریه‌های زبان‌شناسی را محک نزده در مورد فارسی به کار می‌برند که در این باره توضیح بیشتری خواهد آمد.

و) شاعران نوپرداز، که با پیروی از اصل «آشناگریزی»، آفات بسیاری به زبان وارد کرده‌اند و شرح آن در این مقال نمی‌گنجد.

۲. اهمیت زبان فارسی

امروزه بیش از چهار هزار زبان و لهجه در جهان رواج دارد که بسیاری از آنها در معرض زوال قرار دارند، اما برخی از آنها حائز اهمیت جهانی هستند. اهمیت زبانها را می‌توان براساس چند عامل مهم ارزیابی کرد، از قبیل:

الف) نقش اجتماعی آنها، یعنی میزان کاربرد آنها در جهان؛

ب) توانایی آنها در بیان مطالب علمی، فنی، هنری و ادبی؛

ج) وسعت دامنه ادبیات آنها از شعر و نثر؛

د) قدمت و سابقه تاریخی آنها؛

ه) توجه مردم جهان به آنها و ارزشی که برای آنها قائلند؛

و) تعداد سخنگویان آنها اعم از آنهايي که به عنوان زبان مادری از آن زبانها استفاده می‌کنند و کسانی که آن زبانها را فرا می‌گیرند.

زبان فارسی را از هر جهتی که بنگرید باید از مهمترین زبانهای

خوانده می‌شود و کسی بدان تکلم نمی‌کند.

۲) آرامی و سریانی قدیم که لهجه‌ای از آرامی بوده است و اکنون سه لهجه از آنها در بین آشوریهای آذربایجان و ماندائیه‌ها (یعنی صبیهای) خوزستان و بین‌النهرین و مارونیان (موارنه) مسیحی لبنان باقی مانده است ولی مارونیان فقط در کلیسا از آن استفاده می‌کنند و زبانشان عربی است.

۳) عبری که بیش از دوهزار سال است مرده ولی در کتب دینی یهود باقی مانده و اخیراً در قرن بیستم عبری جدید با تلفظ ساختگی یهودیان اسپانیا و افزایش لغات و ترکیبات عاریتی از زبانهای اروپایی به عنوان زبان رسمی اسرائیل جعل و اختراع شد. ۴) لاتین، زبان رومیان قدیم که از حدود هزار سال پیش از تکلم مردم خارج شد، اگر چه به عنوان زبان علم باقی ماند و لهجه‌های آن به صورت زبانهای فرانسه، ایتالیایی، اسپانیایی، پرتغالی و چند زبان دیگر درآمد. لاتین امروزه فقط در کلیساهای کاتولیک به عنوان زبان دینی در خواندن نمازها و ادعیه به کار می‌رود، اما تا اواخر قرن پیش زبان علمی اروپا هم بود.

۵) یونانی که هنوز با تغییراتی باقی است و در یونان و کشورهای اطراف آن به کار می‌رود.

۶) هندی کهن (که صورت علمی آن را سانسکریت نامیده‌اند) و اکنون دهها بلکه صدها زبان و لهجه از آن در شبه‌قاره هند باقی مانده است، همچون اردو، مراتی، گجراتی، پنجابی، بنگالی، نیالی، سیلانی و غیره.

۷) ایرانی کهن شامل دو زبان قدیم یکی فارسی باستان (زبان شاهان هخامنشی) در جنوب ایران و دیگری زبان اوستایی (یعنی زبان اوستا، کتاب مقدس زردشتیان) در شمال ایران، که بعداً از آنها زبانهای پارتی (زبان اشکانیان) و فارسی میانه (زبان ساسانیان) و چند زبان دیگر (چون سغدی و ختنی و خوارزمی) پیدا شد و امروز زبان فارسی و لهجه‌های ایرانی متعددی از آنها باقی مانده است.

۸) از زبان چینی گرچه آثار بسیار قدیم موجود است اما چون خط آنها اندیشه‌نگار است، نمی‌دانیم در قدیم آن را چگونه می‌خوانده‌اند زیرا امروز هم آنها را چینیها می‌توانند بخوانند اما هرکس به زبان یا لهجه خاص خود.

از مطالب فوق می‌توان دریافت که از لحاظ قدمت فقط دوسه زبان قابل مقایسه با فارسی است و لذا فارسی در طول این تاریخ دراز (حدود سه هزار سال) پخته شده و به کمال رسیده و از برخورد با زبانهای ملل دیگر بهره‌مند شده و بر غنای لفظی و معنوی آن افزوده گردیده است که کمتر زبانی در جهان از چنین تجربه عظیم و طولانی برخوردار است و از این جهت نه تنها با زبانهایی که تازه از تاریکی بدویت سربرآورده‌اند (مانند زبانهای

جهان به‌شمار آورد و اهمیت آن روز به روز بیشتر هم خواهد شد و این از وظایف مردم ایران و سایر کشورهای فارسی‌زبان است که در اعتلای آن بکوشند و از فساد و تباهی آن جلوگیری کنند، در اینجا عمده‌ترین دلایل اهمیت زبان فارسی را بررسی می‌کنیم:

الف) قدمت زبان فارسی: از بین زبانهای رایج کنونی، برحسب مدارکی که از آنها باقی مانده است، تعداد خیلی کمی دارای قدمت بسیار زیاد یعنی سابقه تاریخی بسیار کهنی هستند. اکثر زبانها و لهجه‌های موجود دارای اثر مکتوب نیستند و تنها اطلاع ما از آنها بررسیهای زبانشناسان یا جهانگردان است که بعضاً به طور اتفاقی به دست آمده است و از برخی از آنها فقط نام آنها را می‌دانیم. اما برخی دیگر در طی یک قرن و نیم گذشته دارای کتابت و الفبا شده‌اند که غالباً غربیان برای آنها ساخته‌اند و برخی دیگر قدمتشان به دوسه قرن پیش می‌رسد.

از زبانهای معروف و شناخته‌شده جهان، که اکنون دارای فرهنگ نسبتاً غنی هستند، غالباً قدیمترین سندی که در دست است به هزار سال نمی‌رسد. چنانکه زبانهای عمده اروپای فعلی چنین‌اند: انگلیسی (قرن ۷)، فرانسه (قرن ۹)، نروژی (پیش از ۱۱۵۰ م)، آلبانی (قرن ۱۵)، لتونی و لیتوانی (تقریباً قرن ۱۷)، روسی (قرن ۱۲)، زبانهای اسلاوی (قرن ۹)، آلمانی علیاوسفلی (حدود قرن ۱۲)، اسکاندیناوی (قرن ۱۲)، و نیز زبانهای کامبوجی (قرن ۶ یا ۷)، سیامی در تایلند (قرن ۱۳)، ترکی (قرن ۸)، مغولی (قرن ۱۳)، منچو (قرن ۱۷)، گرجی (قرن ۵)، ارمنی (قرن ۲)، عربی (قرن ۴) اما آثار واقعی بعد از ظهور اسلام، هلندی (قرن ۱۲)، چکی (قرن ۱۷)، ایتالیایی و اسپانیایی (قرن ۱۳).

بسیاری از زبانهای کهن به کلی متروک شده‌اند و فقط آثاری از خود باقی گذارده‌اند مانند زبانهای سومری (در بین‌النهرین)، اکدی (در بین‌النهرین)، عیلامی (در خوزستان)، حتی (Hittite)، در آسیای صغیر، فنیقی (در سوریه و لبنان)، مؤابی (در فلسطین) که آثار آنها از حدود پنج‌هزار سال پیش باقی مانده و چند قرن پیش از میلاد از بین رفتند. زبانهایی که قدمت آنها به حدود سه هزار سال پیش می‌رسد، و هنوز بازمانده‌های آنها مورد تکلم است، اندکند و اهم آنها عبارتند از:

۱) مصری قدیم که اکنون دو لهجه از آن به نام قبطی (coptic) در کتابهای دینی مسیحیان مصر باقی است ولی فقط در کلیساها

می‌کند که چرا به فارسی شعر می‌سرایند و به ترکی نمی‌گویند (نک. کتاب محاکمة اللغتين، ترجمه تورخان گنجهای، ص ۶-۲۵). در هند و ترکستان و چین نیز وضع به همین منوال بود و زبان فارسی نه تنها زبان تخاطب (lingua franca) که برخی زبان میانجی نامیده‌اند) بود بلکه همه این ملل به فارسی شعر می‌سرودند. هم‌اکنون در مصر و لبنان و سوریه به کلمات بسیاری که از فارسی به آن نقاط رفته است برخوردار می‌کنیم و در هند و پاکستان کمتر کسی از اهل علم و ادب می‌توان یافت که شعری از فارسی از بر نداشته باشد. این ملتها در غنی‌کردن ادبیات و فرهنگ فارسی بسیار کمک کرده‌اند چنانکه برخی از مهمترین شعرای فارسی‌زبان مثلاً هندی‌اند (مانند امیر خسرو دهلوی، جمالی دهلوی، حسن دهلوی، فیضی دکنی و امثال آنها).

□ د) وسعت دامنه ادبیات و کتب فارسی: کمتر زبانی را می‌توان یافت که از جهت کثرت تألیفات و ترجمه در انواع علوم و فنون و ادبیات به پای فارسی برسد که در طول ۱۲ قرن گذشته به عالم بشریت هدیه کرده است. شاید عربی را در مشرق‌زمین و لاتین را در مغرب‌زمین بتوان از این لحاظ با فارسی مقایسه کرد. کتب هندی و چینی، گرچه در برخی رشته‌ها مهم هستند، اما تا این اواخر صورت جهانی پیدا نکردند زیرا عمدتاً به مذاهب هندو و بودایی اختصاص داشت و حتی کتب علمی آنها نیز رنگ دینی گرفته بود و در اختیار همه‌کس نبود. زبانهای کنونی اروپایی فقط دوسه قرن است که اهمیت یافته‌اند و حامل علم و فرهنگ شده‌اند. زبانهای یونانی و سریانی هم که زمانی چنین نقشی داشتند اکنون یا از بین رفته‌اند یا نقش آنها ضعیف شده و ناتوان گردیده‌اند. پس زبان فارسی از جهت وسعت دامنه کتب در همه رشته‌های ادبی، علمی، فنی، هنری و غیر آنها از بالاترین مقام برخوردار است و کمتر زبانی می‌تواند با آن پهلو بزند. البته امروزه زبان انگلیسی تقریباً تمام زبانهای جهان را عقب زده و از لحاظ علم و فن و صنعت و معارف عمومی جانشین کلیه زبانها در سطح بین‌المللی شده است. اما سابقه ادبی آن چندان نیست و چون به عقب بازگردد بجز ترجمه کتاب مقدس و آثار شکسپیر نمی‌تواند سابقه درخشان بیشتری ارائه کند و چون از سه‌چهار قرن پیش بخواد سخن بگوید تاب برابری با فارسی را ندارد. این گنجینه عظیم فرهنگ فارسی متعلق به تمام بشر است و جهان علم و ادب روزبه‌روز قدر آن را بیشتر خواهد دانست.

□ ه) زبان فارسی مثل اعلای زبان شعر است: زبان فارسی، زبانی است دلنشین و آهنگین که برای هرکس که آنرا بشنود گوش‌نواز است، چنانکه گاهی می‌بینیم وقتی بیگانگان که با فارسی آشنا

آفریقای مرکزی و سرخ‌پوستان آمریکا و جنگلهای آمازون) قابل قیاس نیست بلکه حتی با زبانهای ملل متمدن امروزی هم که تاریخ آنها بعضاً به هزار یا هزاروپانصد سال پیش می‌رسد متفاوت است.

□ ب) زبان فارسی زبان دوم اسلام است: تمدن اسلام در حقیقت تبلور کلیه تمدنها و فرهنگهای قبلی بود که علم و فرهنگ را برای تمدن جدید اروپا آماده کرد و به آنها سپرد. زبان اول اسلام عربی بود که زبان قرآن و حدیث بود و ایرانیان مسلمان (و حتی غیرمسلمان) در بارورکردن و غنای این زبان بسیار کوشیدند و گنجینه‌ای از علم و معرفت برای عربی فراهم کردند که بی‌نظیر است. اما از قرن سوم هجری به تدریج زبان فارسی در کنار زبان عربی حامل علم و ادب و فرهنگ اسلامی شد و هزاران کتاب به شعر و نثر در این زبان پیدا شد که از هر جهت با عربی پهلو می‌زند و برخی از محققان معتقدند که با رواج فارسی بتدریج از اهمیت زبان عربی کاسته شد زیرا که عمده نویسندگان کتب عربی ایرانیان بودند و چون آنها به فارسی روی آوردند دیگر زبان عربی نتوانست مانند سه‌چهار قرن اول هجری بدرخشد. از بعضی جهات فارسی بسیار غنی‌تر از عربی شده است چنانکه مثلاً در عرفان هیچ زبانی نمی‌تواند با فارسی برابری کند و آثاری که در عرفان به فارسی نوشته شده است در جهان بی‌نظیر است. پس هر دانشمندی که بخواهد از علوم و فرهنگ اسلامی بهره‌مند شود ناچار است که فارسی را هم در جنب عربی فراگیرد. آنچه در زبانهای دیگر اسلام، چون ترکی و اردو، آمده است غالباً مطالب دست دوم است که عمدتاً از فارسی اقتباس شده و می‌توان از آنها صرف نظر کرد. یعنی برای تحقیقات اسلام‌شناسان ضرورت درجه اول را ندارد.

□ ج) زبان فارسی زبان تخاطب ملل گوناگون بوده است: فارسی دارای چنان اهمیت و اعتباری شد که دامنه آشنایی با آن از مرزهای ایران گذشت و در شرق تا اقصا نقاط چین و در غرب تا نزدیک رم (در ایتالیا) و در جنوب تا لبنان و مصر و شمال آفریقا کشیده شد. در این منطقه وسیع تا دوسه قرن پیش هرکس فارسی می‌دانست می‌توانست گلیم خود را از آب بیرون کشد چنانکه امروزه زبان انگلیسی در جهان چنین نقشی دارد. پادشاهان عثمانی و امرای ترک در اروپای شرقی به زبان فارسی شعر می‌سرودند و مغنیان و آوازخوانان در دربار آنها به فارسی تغنی می‌کردند و کتیبه‌های سر در ایوانها و ساختمانهای اداری و سیاسی و مذهبی آنها یا به عربی بود یا به فارسی و به‌ندرت به ترکی می‌نوشتند. امیر علیشیرنویسی (۸۴۴ تا ۹۰۶ ق.) که ادیب و شاعر و دانشمند بود و می‌خواست ترکی را رواج دهد از شعرای ترک گله

می‌دارد. یعنی برخلاف زبانهای تحلیلی (همچون چینی) یا شبه تحلیلی (مثل انگلیسی) جای اجزای کلام (فعل، فاعل، مفعول، قید و غیره) چنان ثابت نیست که نتوان تغییر داد و لذا فارسی از آزادی تغییر جای این اجزاء در جمله مانند زبانهای شدیداً متصرف (همچون عربی، سانسکریت و اوستایی) برخوردار است. از آن گذشته سیالیت (flexibility) ضمائر متصل در فارسی که می‌توان آنها را از کلمه اصلی (اسم یا فعل) جدا کرد و به هر کلمه دیگری در جمله متصل ساخت به این آزادی کمک می‌کند و تغییر جای کلمات معمولاً به روانی و شیوایی سخن لطمه نمی‌زند.

هفتم آنکه وزن شعر فارسی عروضی کامل است و اختیارات شاعری در آن بسیار اندک و نامحسوس است در صورتی که در عربی اختیارات شاعری یعنی زحافات تنوع بسیار دارد که گاهی شعر را به راستی از وزن خارج می‌کند (مانند خزم و خرم که اولی یک یا چند هجا به بیت اضافه می‌کند و دومی یک هجا از آن کم می‌کند) و لذا فارسی وزن کاملاً موسیقایی دارد.

هشتم آنکه قافیه‌بندی شعر در زبان فارسی بسیار دقیق است که اندک تغییری اختلاف قافیه را نمودار می‌کند و ضمناً وجود ردیف بعد از قافیه نوعی آهنگ خاص به شعر می‌بخشد.

نهم آنکه در طول زمانی متجاوز از ۱۲ قرن زبان شعر فارسی تلطیف شده و ظرافت و لطف خاصی یافته است به طوری که مثلاً در غزل کلمات باید خوش‌تراش، خوش‌آهنگ و گوشنواز باشند و نمی‌توان از کلمات غلبنه و سلننه و نخراشیده تراشیده یا عامیانه و جاهلانه و جلف استفاده کرد.

امیرعلیشیرنویسی در محاکمة اللغتين (ترجمه فارسی، ص ۱۶) برای مقایسه فارسی و ترکی و اینکه فارسی در بیان بعضی ظرایف کلام به پای ترکی نمی‌رسد می‌گوید: «در وصف می در ترکی کلمه سیبقارماق (لاجرعه نوشیدن) به کار می‌رود که در فارسی کلمه‌ای بدین زیبایی نیست و همچنین است تامشیماق (جرعه‌جرعه نوشیدن)، و نیز مفاهیم بوخساماق (گریه سردادن) و سیقتاماق (بسیار گریستن)، و قیماشناماق (اندک جنیبیدن) و قیزغانماق که ترکان فارسی‌گوی از عهده ادای این مفاهیم در فارسی بر نمی‌آیند». (نقل به معنا شد). اما فارسی نه تنها از عهده بیان این مفاهیم به خوبی برمی‌آید بلکه برای هر کدام دهها تعبیر زیبا دارد که در اشعار شعری چون سعدی و حافظ و نظامی و ظهیر فاریابی و انوری و غیره می‌توان یافت و نیازی به این کلمات درشت و زمخت ندارد و به همین دلیل است که حتی ترکان، به گفته نویسی، بیشتر راغبند که به فارسی شعر بگویند تا ترکی.

این امتیازات باعث شده که شعر در وجود مردم ایران مخمر باشد، چنانکه شاید نتوان کسی را یافت که شعری از برنداشته باشد و حتی بسیاری از مردم در عمر خود مصرعها و بیتهایی گفته‌اند و

نیستند دو نفر ایرانی را می‌بینند که با هم به فارسی سخن می‌گویند چنین می‌پندارند که آنها شعر می‌گویند. این امر باعث شده است که فارسی یکی از تواناترین زبانهای جهان برای بیان شعر باشد، چنانکه گویی اصلاً برای شعر آفریده شده است و لذا آن را زبان گل و بلبل نامیده‌اند و همه کس آن را به شیرینی ستوده است چنانکه گویند: «فارسی شکر است».

شعر فارسی اگر زیباترین شعر جهان نباشد از زیباترین آنهاست و این ویژگی ناشی از عواملی است که غالباً در ذات زبان فارسی مخمر است، مانند عوامل زیر:

اول آنکه تکیه کلمات در فارسی ثابت است و لذا به آسانی می‌توان از نحوه تلفظ کلمات، اسم و فعل و حرف را از هم تمیز داد و این به یکنواختی آهنگ جمله و روانی سخن می‌انجامد.

دوم آنکه اصوات خشن در فارسی نیست و به ویژه خوشه‌های صوتی دشوار (مانند trč, spj, x, šč, zdr) یا اجتماع دو صوت (واج) نامتجانس (مانند «ج» و «ق»، «خ» و «ق»، «ج» و «خ»، «ز» و «ژ»، «ش» و «ژ») در یک کلمه وجود ندارد یا بسیار نادر است، و لذا کلمات به گوش خوشنوا و دلنواز می‌آیند.

سوم آنکه، هجاهای مرکب و پیچیده در فارسی نیست مثلاً کلماتی چون ščvet-kā, štrāf, štraus, štā-tskiy, znak, zdra-vi-tsa که دارای هجاهای سنگینی است در فارسی نیست و لذا لفظ فارسی آسان و شنیدن آن خوشایند است.

چهارم آنکه بسیاری از کلمات دو یا چند صورت مخفف دارند که شاعر می‌تواند به اقتضای وزن و قافیه یکی را انتخاب کند (مانند اگر، گر، ار؛ یا سپاه، سپه، یا اکنون، کنون، نون؛ یا که از، کز؛ یا خاموش، خامش، خموش، خمُش؛ یا نیکو، نکو، نکوی؛ یا چه‌توان، چُتوان).

پنجم آنکه برای هر لغت یا عبارت یا تعبیر مترادفات بسیاری دارد که از اصل فارسی و عربی و ترکی و غیر آنها آمده است و به اقتضای مقام یکی را می‌توان اختیار کرد.

ششم آنکه صرف کلمات در فارسی بسیار ساده است. اسم مذکر و مؤنث ندارد و فقط به یک حالت (یعنی اعراب یا case) می‌آید. تشبیه ندارد و جمع غیر ذوی‌العقول می‌تواند با فعل مطابقت نداشته باشد. صفت صرف نمی‌شود و فعل فقط برحسب شخص و زمان صرف می‌شود و می‌توان فاعل فعل را اگر ضمیر باشد حذف کرد مگر در صورت نیاز به تأکید و این دست شاعر را باز نگه

زبان قابل فهم مردم باشد و از لغات منسوخ و متروک و تعابیر عامیانه و جاهلانه پرهیز شود و قواعد دستور زبان و اصول صحیح واژه‌سازی رعایت گردد و جمله‌ها به صورتی بیان شود که فهم آنها آسان باشد یعنی از جمله‌های بسیار دراز و تودرتو اجتناب گردد و هرچه سخن به گفتار عادی مردم نزدیکتر باشد بهتر است و مقتضای حال هم این است که باید دید کجا سخن را به تفصیل باید گفت و کجا به اجمال. حذف و اضممار در کجا خوب است و در کجا نامطلوب و جای اجزای کلام (فعل و فاعل و مفعول و غیره) در چه شرایطی مقدم و مؤخر شود که لطمه به فهم مطلب نزند و در کجا باید سخن را به استهزام گفت و در کجا به امر یا اخبار و غیره و کجا سخن را باید صریح گفت و کجا سربسته و مبهم.

اگر به تاریخ تحول زبان فارسی دری توجه کنیم می‌بینیم که در ابتدای پیدایش آن در قرن سوم و چهارم نوشته‌ها تقریباً منعکس‌کننده زبان گفتار مردم بود و هیچ آرایش و پیرایش نداشت. نویسنده حتی از تکرار فعل در جملات متوالی پروا نمی‌کرد. متون آن زمان بسیار ساده و زودپاب است مانند تاریخ بیهقی، تاریخ بلعمی، مقدمه شاهنامه ابومنصوری، تاریخ سیستان و امثال آنها. در این متون لغات عربی نسبتاً اندک است و از سه تا پنج درصد معمولاً بیشتر نیست (نک. سبک‌شناسی بهار، ج ۱، ص ۲۶۶). در شعر هم فارسی کاملاً غلبه دارد و لغات عربی برای قوافی یا رعایت وزن به کار برده می‌شد. در این دوره که تا اواخر قرن پنجم ادامه یافته است حتی کتابهای علمی که نوشته شده است تقریباً به فارسی خالص است با حداقل کلمات عربی مانند حدود العالم در جغرافیا، التفهیم لاوائل صناعة التنجیم از ابوریحان بیرونی در ستاره‌شناسی و دانشنامه علایی در فلسفه و منطق و علوم طبیعی و ریاضی و آثار ناصر خسرو قبادیانی و غزالی و افضل الدین کاشی و امثال آنها (برای ملاحظه نمونه لغات فارسی این نوشته‌ها نک. مقدمه لغتنامه دهخدا، ص ۶۳ تا ۷۸). لغاتی که این دانشمندان به کار برده‌اند همان کلمات متداول فارسی بوده که در معنای اصطلاحی به کار برده‌اند و گاهی نیز از ترکیب این کلمات با یکدیگر و یا با اشتقاق کلمات جدید از آنها لغات تازه‌ای ساخته‌اند، البته با رعایت قواعد صحیح واژه‌سازی.

بعداً از اواخر قرن پنجم هجری لغات غیر مأنوس عربی در نشر فزونی گرفت تا بدانجا که استعمال آنها نوعی فضل‌فروشی شد و زبان کتابها از زبان مردم جدا گردید و کتابهایی نوشته شد که برای فهمیدن هر سطر آن علاوه بر داشتن اطلاع از کلیه علوم ادبی و دینی می‌بایست یک جلد کتاب قاموس المحيط را در کنار دست گذاشت. این گرایش افراطی به عربی تا این اواخر ادامه یافت. علاوه بر آن در برهه‌های دیگر از زمان افراطهای دیگری پیدا شد. مثلاً بعد از حمله مغول کتابها پر از لغات مغولی شد که اکنون

چه بسا که اگر جملات روزنامه‌ها و مجلات و کتابها و حتی گفته‌های مردم عادی را به دقت بنگریم بسیاری از آنها قابل تقطیع به اوزان عروضی باشند.

□ (و) تعداد فارسی‌گویان حایز اهمیت است: فارسی در ایران و افغانستان و تاجیکستان رواج دارد و علاوه بر آن در ازبکستان و کشمیر و هند و پاکستان هم سخنگویان و هواخواهانی دارد و ایرانیان خارج از کشور، که شاید به چند میلیون نفر بالغ می‌شوند، نیز هستند و جمعاً تعداد سخنگویان فارسی شاید به بیش از یکصد میلیون نفر برسد که حاکی از اهمیت آن از نظر زبان‌شناسی جغرافیایی یا جغرافیای زبان‌شناسی (Geolinguistics) است. این تعداد گرچه به پای تعداد سخنگویان انگلیسی، اسپانیایی، چینی، روسی و عربی نمی‌رسد اما به هر حال رقمی بزرگ و قابل توجه است. در دائرة المعارف زبان کمبریج، گردآورده دیوید کریستال (ص ۲۸۷) جدولی از ۲۰ زبان رسمی جهان که بیشترین جمعیت سخنگو را دارند آمده که در رأس آن انگلیسی با یک میلیارد و چهارصد میلیون نفر قرار دارد و عربی با ۱۷۰ میلیون نفر رتبه هفتم و فارسی با ۵۵ میلیون نفر رتبه هفدهم و ترکی با ۵۰ میلیون نفر رتبه بیستم را دارد. البته این آمار به سال ۱۹۷۷ مربوط است و امروزه ممکن است بسیار تغییر کرده باشد ولی به هر حال مقام زبان فارسی را در جهان تا حدودی نشان می‌دهد و اگر همه عوامل فوق را با هم در نظر بگیریم شاید فارسی دومین یا سومین زبان مهم جهان باشد و به هر حال به هر نحوی که محاسبه شود از زمره ده زبان اول جهان به شمار خواهد آمد و شاید اهمیت آن در آینده بیش از امروز گردد.

۳. زبان فصیح فارسی

علمای بلاغت در کتابهای معانی و بیان ضوابطی برای فصاحت و بلاغت کلام ذکر کرده‌اند که عموماً سلیبی است یعنی گفته‌اند که سخن شیوا و رسا سخنی است که برخی از عیبها را نداشته باشد و آن عیبها عبارتند از: تنافر حروف، غرابت استعمال، مخالفت قیاس لغوی، کراهت در سمع، ضعف تألیف، تنافر کلمات، تعقید لفظی و معنوی و تنازع اضافات (به قول برخی)؛ و جنبه ایجابی که ذکر کرده‌اند این است که سخن مطابق مقتضای حال باشد. این شرایط را اگر به زبان ساده بخواهیم بیان کنیم یعنی اینکه سخن باید به

برخی از قطعانی که یافته است از همین نوع است، مانند آنچه از شعر و نثر سعدی نقل کرده است (از ص ۴۲ تا ۶۲) که ۱۱۴ قطعه است و پیداست که سعدی نخواست است که به تکلف شعر فارسی بگوید یا نثر خود را از عربی بپیراید. درحقیقت اگر به دیوان هر شاعری مراجعه کنید می‌توانید قطعات یا ابیات فارسی خالص پیدا کنید حتی در دواوین شعرای متکلف مانند خاقانی و انوری و نیز در کتب نثر چنین حکمی جاری است.

دوم فارسی‌گرایی به طریق اعنات، یعنی کسانی سعی کرده‌اند به عنوان تفتن قطعاتی از شعر یا نثر را به فارسی سره بنویسند و این را نوعی لزوم مالایلم یا اعنات می‌دانستند، همانگونه که مثلاً نوشتن قطعه‌ای بدون نقطه یا بدون الف یا بدون حروف منفصله و امثال آنها نوعی اعنات است.

در پارسی نغز قطعاتی از وصاف، معین‌الدین یزدی، دوانی، میرزا طاهر وحید، فرهاد میرزا و احمد بدر نقل شده که مخصوصاً قید کرده‌اند «در این مکتوب استعمال لفظ عربی نرفته است» (ص ۷۶) یا «در این نامه بجز فارسی چیزی نیست» (ص ۸۳) یا «کتابی که به یاران قزوین نوشته شده خالی از لفظ عربی است» (ص ۹۲) و امثال آنها. نویسندگان این قطعات در واقع خود را به زحمت انداخته و از روی تکلف فارسی نوشته‌اند نه از روی طبع چنانکه گروه اول می‌نوشتند. لذا هر جا که به لغت عربی در ذهن خود می‌رسیدند درصدد برمی‌آمدند که به جای آن لغتی فارسی از فرهنگها پیدا کنند و بنویسند. اما چون دچار تعصب و خامی نبودند نوشته‌های آنها از روح زبان فارسی دور نیست و فقط قدری دور از تداول است.

اما دسته سوم افراط‌گرایانند که در زیر دربارهٔ آنها سخن خواهیم گفت.

۴. سره‌گرایان و زیانشناسان فارسی‌گرا

این دو گروه غالباً راه افراط پیموده‌اند و وجه مشترک آنها این است که اولاً اصرار می‌ورزند که در همه‌جا و در هر موردی فقط فارسی بنویسند نه آنکه به عنوان تفتن و سرگرمی قطعاتی به فارسی بنگارند. دوم هر جا که لغت فارسی پیدا نکنند خود می‌سازند و یا از لهجه‌ها یا از کتب پهلوی و زبانهای باستانی وام می‌گیرند. سوم آنکه فقط با عربی خصومت و پدرکشتگی دارند و لذا اگر لغتی به توهم آنها عربی نبود جواز عبور پیدا می‌کند چنانکه «کنکاش» ترکی را مثلاً به جان و دل می‌خرند تا به جای «شورا» به کار برند که عربی است. کسروی حتی به صراحت می‌گوید که ما اگر به لغتی نیاز داشتیم هر کس که پیشنهادی بکند می‌پذیریم و به ریشه آن کاری نداریم (نک. فرهنگ کسروی، نوشتهٔ یحیی ذکا، ص ۱۵). زیر کلمه آمیغ) و لذا لغات مجعول و بی‌اصل و نسب دساتیری را به

خواندن آنها و حل مشکلات آنها علما را دچار درد سر کرده است. از اوایل این قرن هم فرنگ‌رفتگان کاربرد لغات خارجی (از انگلیسی، فرانسه، آلمانی و غیره) را هنر و فضیلت می‌دانستند و به‌ویژه کتابهای سیاسی و اجتماعی از این جهت به افراط کشیده شده است. در مقابل اینها گروهی به فارسی‌گرایی افراطی و غیر طبیعی روی آوردند که در بخش بعد بدان اشاره خواهد شد.

زبان فارسی در طول این ۱۲ قرن فراز و فرودهای بسیار یافته و دچار انواع افراط و تفریطها شده است. ولی خوشبختانه امروز به تعادلی رسیده که نشانهٔ بلوغ این زبان است. فارسی اکنون نه تنها در زمینهٔ ادبیات و علوم انسانی تواناست، بلکه توانایی آن برای بیان مفاهیم علمی و فنی هم بسیار افزایش یافته است، هرچند که از این جهت اخیر هنوز به پای انگلیسی نرسیده است و شاید چنین توانایی و قابلیت برای فارسی و یا هیچ زبان دیگری دست‌نیافتنی باشد.

در حال حاضر کلام فصیح و بلیغ فارسی را در غالب روزنامه‌ها، مجلات عمومی و علمی و ادبی، کتب دانشگاهی و حتی دبستانی و دبیرستانی که به خوبی ویرایش شده باشند می‌توان دید، زیرا که خوانندگان آنها در فهم مطلب مشکلی ندارند و معمولاً از معایب مذکور در فوق عاری می‌باشند و دچار افراط و تفریط نیستند. هرگونه انحراف از این شیوهٔ متعادل باعث فساد زبان و خرابی و ویرانی آن می‌شود و از تعادل خارج می‌گردد. لذا همانقدر که عربی‌گرایی قرون گذشته زشت بوده است فارسی‌گرایی افراطی هم نارواست.

فارسی‌گرایی را می‌توان به سه نوع تقسیم کرد:

اول فارسی‌گرایی طبیعی که در دوسه قرن اول پیدایش زبان فارسی دری (تا قرن پنجم) وجود داشت که نوشته‌ها از روی طبع سلیم و ذوق مستقیم به زبان مردم نوشته می‌شد و چون در آن زمان هنوز لغات عربی زیادی در فارسی رایج نشده بود نوشته‌ها چنانکه گفته شد تقریباً به فارسی خالص بود و لغات عربی منحصر به لغاتی بود که فارسی نداشت مانند لغات دینی (دعا، حج، زکات، صلوات، منبر، مسجد و امثال آنها) یا اداری و حکومتی (خلیفه، امیر، خراج، قصاص، حدّ و مانند آنها). حتی کتابهای علمی هم به همین طریق به فارسی کم‌وبیش خالص نوشته می‌شد. مرحوم علی‌اصغر حکمت کتابی دارد به نام فارسی نغز که در آن سعی کرده قطعاتی از فارسی سره را از قدیم تا زمان خود جمع‌آوری کند.

سراپای افروخته آذر گشت ... نر و ماده این گول ساده و گرفتار افتاده را رزم لگد و مشت بر ساختند، و به کوفتهای زفت و درشت - که بر پیکار هفتخوان انگشت سودی - در کار کتک و کشت ایستادند، تو گفنی گلکاران ساروج همی کویند، یا پوستگران مازوج همی سایند. از آن سنگساران و چوب باران کوهساری شدم از سنگ ولی خرد و خسته، بیشه‌واری از چوب ولی ریش و شکسته ... نیمکشت و خون آغشت تاز رمیدن و ساز بریدن را بال و پراز مرغ دام دیده گرفتم، و پای و پی از آهوی زخم رسیده ...

در نقل این عبارت سعی کردم متن را با علامات نقطه‌گذاری آسان کنم و غلطهای چاپی (مانند بیشه که به صورت پیشه آمده) را تصحیح کنم. معذک کمند کسانی که بتوانند معنای این عبارات را بدون مراجعه به فرهنگها دریابند، گرچه این قسمت نسبتاً خوب و تا حدی قابل فهم است. یغما گاهی هم از خود لغت می‌ساخت چنانکه به جای عینک «چشمک شاخدار» را ساخته است (همان، ص ۶، مقدمه). اما خوشبختانه در این کار بسیار اصرار نداشت.

در این کار یغما پیروانی پیدا کرد که از آن جمله می‌توان فرهاد میرزا معتمدالدوله (۱۳۰۵-۱۲۳۷ ق.)، وقار شیرازی (۱۲۹۸-۱۲۳۲ ق.) و جلال‌الدین میرزا قاجار فرزند کوچک فتحعلی‌شاه (۱۲۸۹-۱۲۴۲ ق.) نویسنده کتاب نامه خسروان را نام برد. (برای نمونه نوشته‌های این اشخاص نک. پارسی نغز).

این لطیفه را هم درباره یغما در اینجا می‌آوریم:

روزی یکی از رعایای جندق از خور به سمنان و به نزد یغما آمد و از او مبلغی برای مخارج عروسی پسرش وام خواست تا سر خرمن بازیس دهد. یغما که گویا تازه از نوشتن نامه‌ای به فارسی سره فراغت یافته بود و می‌خواست همراه سردار ذوالفقارخان، حکمران سمنان و دامغان، به شکار رود و فرصت رسیدگی به کار این هم‌ولایتی را نداشت به پیشکارش گفت:

«از این وامستان گروگانی بگیر و بر گروگان پایندانی و بر پایندان گواهانی و از گواهان خستوانی و از همه دستینه و مهر و پیمانی». سپس بر اسب سوار شد و به همراه سردار رفت. مرد خوری بیچاره هاج و واج ماند و بعد از مدتی تحیر از پیشکار پرسید:

- آقا چه گفت؟

پیشکار گفت:

- هیچ، آقا از این حرفها زیاد می‌زند. ناراحت نباش. بگو ببینم گروی چه داری؟

خلاصه آنکه پیشکار یغما کار آن رعیت را درست کرد و او را روانه کرد. یغما بعد از ظهر بازگشت و از پیشکارش پرسید:

- کار آن وامستان چه شد؟

راحتی می‌پذیرند و به کار می‌برند به گمان آنکه فارسی است یا علی‌رغم آنکه می‌دانند معمول است - چنانکه کسروی چنین می‌کرد. (برای اطلاع از لغات دستاگیری مراجعه شود به مقدمه مصحح برهان قاطع، به اهتمام دکتر معین، ج ۱، ص ۵۲ به بعد یا مقدمه لغتنامه دهخدا، ص ۴۴ تا ۶۲). کسروی حتی لغتهای عربی را که در لهجه‌ها تحریف شده است بر اصل آنها ترجیح می‌داد چنانکه در ترکی تبریزی و کردی عبارت «داواشاوا» به معنای ادعا کردن و شکایت کردن به کار می‌رود و کسروی از این عبارت دو فعل ساخته است یکی «داویدن» به معنای ادعا کردن و دیگری «شاویدن» به معنای شکایت کردن (نک. فرهنگ کسروی، ص ۳۸ و ۵۰) در حالی که این عبارت تحریف شده «دعوی شکوی» بوده است (برای توضیح بیشتر نک. به مقاله اینجانب در کتاب زبان فارسی و زبان علم، چاپ مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲، ص ۳۷۲ به بعد).

□ یغمای جندق، پایه‌گذار سرنویسی: بنیادگذار این شیوه ناپسند یغمای جندقی (۱۲۷۶-۱۱۹۶ ق.) شاعر معروف عصر قاجار است که به نوشته حبیب یغمائی، نواده او، «به زبان عربی چندان علاقه‌ای نداشت یا موفق به تکمیل تحصیلات خود [در عربی] نشده بود. چنانکه در حاشیه مکتوبی نوشته است: نمی‌دانم صلوات الله علیها را درست نوشته‌ام یا غلط است. امان از بی‌سوادی، و در محل دیگر بی‌میلی خود را به زبان عربی علناً اظهار داشته است» (شرح حال یغما، ص ۳۰). اما به لغات فارسی علاقه داشت و کتاب برهان قاطع را برای خود نوشته بود و به آن لغاتی اضافه کرده و گاهی در آن تصرفاتی هم کرده بود (همان، ص ۲۹ و مقدمه برهان قاطع، ج ۱، ص ۳-۱۲۲). یغما مکتوبات بسیاری دارد که هم در ابتدای دیوان او در سال ۱۲۸۳ چاپ شده است و هم با تصحیح سیدعلی آل داود در مجموعه آثار یغمای جندقی (ج ۲) جمع‌آوری گردیده است و در بسیاری از آنها به فارسی سره گرایش داشته است. برای نمونه قطعه‌ای از نوشته‌های او را از کتاب اخیر (ص ۸-۲۸۷) در اینجا می‌آوریم:

این بیگانه آشنارو، و دوست‌نمای دشمن‌خو، که انباز خود ساخته‌ای و به انداز من تاخته، از دیگر کوی و کاشانه است، و مرغش پرورده دیگر آب و دانه، دلت چون داد؟ [که] فرنجکسارم فرا سرخسبند، و خنکجوآرم در پای و پی خلد، سیمم به سنگ و سندان ساید و میم به گاز و دندان خاید، چنگ در چنبر گیسو زند، و سنگ بر سینه و بازو، بر پیدا و نهانم پرده‌دران آید، و به هر دیده که خواهد فرا زیر و بالایم نگران؟ چندان بر این هتجار زنج زد و افسون راند، که به دستی - که دشمن مبیناد و دوست - دستانش در قربان گرفت و از شاخچه ماست کشی شیرش در پستان آمد،

گفت:

- ور چرنگید.

یغما با تعجب پرسید:

- یعنی چه؟

پیشکار گفت:

- واغلیکید.

یغما که تقریباً تمام برهان قاطع و برهان جامع را حفظ داشت هرچه فکر کرد این لغتها به یادش نیامد لذا پرسید:

- منظورت چیست؟

گفت:

- یعنی پلخمید.

پرسید:

- پلخمید دیگر چیست؟

گفت:

- یعنی گربنجید.

گفت:

- مرا دست انداخته‌ای؟

پاسخ داد:

- نه قربان، بنده از حضرت تعالی تقلید می‌کنم، مگر شما از

همین حرفها نمی‌زنید؟

□ پیروان «دساتیر»: «دساتیر» کتابی است مجعول که معنی شیاد به نام آذر کیوان با التقاط عقاید زردشتی، بودایی، هندو و اسلام به زبانی عجیب و من‌درآوردی نوشته و آن را به پیغمبران مجعولی منتسب کرده که از هزاران سال پیش در ایران بوده‌اند و یکی از آنها اسکندر بوده است؛ و چون پنداشته که این زبان عجیب باید به فارسی ترجمه شود لذا این مأموریت را به آخرین پیامبر ساختگی خود ساسان پنجم داده که همه ۱۵ کتاب انبیای مذکور را به فارسی ترجمه کند و چون ساسان پنجم به زعم او قبل از اسلام می‌زیسته است پس نباید در کلام او لغت عربی باشد. لذا ناچار شده یک زبان فارسی جعلی هم برای ترجمه آن زبان بسازد و از اینجاست که تعداد زیادی لغت فارسی من‌درآوردی ساخته و بعد خود آنها را در فرهنگی در آخر کتاب «دساتیر» به فارسی معمولی معنا کرده است. این لغات ابزار دست عده‌ای شد که فریب این شیاد را خوردند و اول از همه مؤلف برهان قاطع بود که به تصور آنکه گنجینه‌ای از لغات فارسی یافته است تمام آن فرهنگ مجعول را در کتاب خود آورد. نویسندگان و فرهنگ‌نویسان متعددی فریب این مغ را خورده و لغات او را به کار برده‌اند مانند ادیب‌الممالک فراهانی، ذبیح بهروز، سیداحمد کسروی، میرزا سنگلاخ خراسانی (در کتاب تذکرة الخطاطین، چاپ ۱۲۹۵ ق.) و میرزا رضاخان افشار بکشلو (در کتاب پرورز نگارش، چاپ ۱۳۰۰ ق.)، پورداد مقالات متعددی برای افشای این شیادی نوشت که در مقدمه برهان

قاطع و مقدمه لغتنامه دهخدا خلاصه آنها آمده است (نیز نک. به مقاله اینجانب در زبان فارسی و زبان علم، ص ۴۰۰ به بعد، و برای نمونه نوشته افشار بکشلو و دیگران مراجعه شود به هرمزنامه، نوشته پورداد، ص ۳۱۴ به بعد).

□ ایران کوده: از اواخر قرن نوزدهم برخی از ایرانیان با مفاهیم جدید زبانشناسی به طور سطحی آشنا شدند و به تقلید از غربیان در این زمینه پرداختند. لکن چون در این رشته‌ها تعمق نداشتند با استنباطات غلط به پراکندن افکار و مطالب نادرست پرداختند. مثلاً میرزا آقاخان کرمانی که از اتیمولوژی (ریشه‌شناسی) چیزی شنیده بود ناگهان کتابی به نام آئینه سکندری نوشت و منتشر کرد و در آن ریشه‌واهی و عامیانه دهها لغت فارسی و غیر فارسی را ذکر کرد. به دنبال او اشخاص دیگری نادانسته به راه افتادند و همین راه کج را پیمودند همچون حبیب‌الله نویخت، دکتر عبادالله بصیر آستارائی، احمد کسروی و از همه بیشتر ذبیح بهروز (نک: «اشفاق عامیانه» در زبان فارسی و زبان علم، ص ۳۷۲ به بعد).

ذبیح بهروز (۱۳۵۰-۱۲۶۹ ش.) فرزند میرزا ابوالفضل ساوجی (۱۳۱۲-۱۲۲۸ ق.) بود که پدرش نویسنده (به دو معنا هم کاتب و هم تهیه‌کننده برخی مقالات) نامه دانشوران و از فضلاء دوره قاجاریه بود و مادرش خواهرزن عباس افندی بود یعنی بهروز پسرخاله شوقی افندی بود که مدت ده سال در قاهره و شش سال در کمبریج (به عنوان معاون ادوارد براون) زندگی کرد و سپس به ایران آمد و به تدریس عربی و انگلیسی در مدارس مشغول شد و سرانجام معلم دانشکده افسری گردید که با عنوان همدریف سرلشکر بازنشسته شد و پس از مرگ با تشریفات نظامی خاص امرای ارتش در ساوه دفن شد. بهروز در تخریب فرهنگ و تاریخ و عقاید جوانان و دانشگاهیان و ارتشیان بیش از هر کسی در قرن حاضر تأثیر داشت. او تاریخ و حقایق مسلم آن را با نوعی شوینیسیم ساختگی و افراطی تحریف و با شوخی و لودگی به معاشران و شاگردان خود تعلیم می‌کرد و از اهانت و جسارت به هیچیک از انبیا و اولیا ابائی نداشت و حتی در کتاب مرآت السرایر و مفتاح الضمائر که به قلم نستعلیق به خط عبرت نائینی (۱۳۲۱-۱۲۴۷ ش.) چاپ شده بود و به طور پنهانی دست به دست می‌گردید به ساحت مقدس پیامبر اسلام اهانت کرده بود و لذا برخلاف نوشته محمدرضا بیگدلی (در کلک، شماره ۱۰۰، ص ۳۸)، او «مسلمان معتقد به عرفان» نبود، بلکه در واقع به نوشته آقای احمد مهدوی دامغانی (مجله گلستان، س ۳، ش ۲، ص ۹-۱۷۸) او «مردی دجال و شارلاتان و لوده بود که اعتقادی به مبدأ و معاد مطلقاً نداشت». عقاید واهی او در بسیاری از اساتید و دانشجویان آن زمان تأثیر کرد و آنها را از راه درست منحرف

۵. دستاورد زبان‌شناسان در ایران

در خاتمه این بحث اشاره‌ای به دستاوردهای منفی زبان‌شناسان ایران را لازم می‌دانم. البته زبان‌شناسی که در مغرب‌زمین به صورت علم بزرگی درآمده است، دستاوردهای مثبت زیادی داشته است که بررسی و نقد آن در این مقال نمی‌گنجد. اما اکثر کسانی که در ایران به این علم روی آورده‌اند آن را چشم‌پسته آموخته و آموزانده‌اند و خود با دید انتقادی بر فرضیه‌های رنگارنگ زبان‌شناسی ننگریسته‌اند تا بتوانند به پیشرفت این علم در جهان و در ایران کمک کنند. برعکس می‌بینیم که بیشتر آنها زیان‌هایی به فارسی و علوم زبانی رسانده‌اند که بسیار ناگوار بوده است. به عنوان هشدار به دانشجویان زبان‌شناسی این دستاوردهای منفی را در اینجا بر می‌شمارم:

(۱) ترویج ریشه‌یابی عامیانه و اتیمولوژی‌های بی‌اساس برای لغت‌های فارسی که متأسفانه امروزه به صورت اپیدمی درآمده است و اگر بخواهیم اشتباهات آنها را ذکر کنیم خود کتاب بزرگی می‌شود.

(۲) تشریح فرضیه‌های اثبات‌نشده زبان‌شناسی در کتاب‌های درسی مدارس. شک نیست که ترجمه آثار زبان‌شناسان غرب چون بلومفیلد، دوسوسور، گری (L. H. Gray)، سپرسن، هلیدی (M.A.K. Halliday)، چامسکی و امثال آنها بسیار مفید و آموزنده است و ما به کسانی که این قبیل آثار را ترجمه می‌کنند بسیار مدیون و از آنها ممنونیم. اما باید توجه کرد که این نظریه‌ها هنوز برای آموزش در مدارس ابتدایی و متوسطه آماده نشده‌اند و نباید آنها را نسنجیده در کتاب‌های درسی پیش از دانشگاه وارد کرد. در حالی که هنوز عقاید چامسکی برای خودش هم مسجل نشده و در پذیرش آنها زبان‌شناسان ملل مختلف شک و تردیدهایی دارند، ناگهان می‌بینیم که در کتاب‌های فارسی و دستور مدارس ایران آنها را گنجانیده‌اند و معلمان ادبیات باید آنها را تدریس کنند و کتابها پر از نمودار درختی و اصطلاحاتی چون گروه اسمی، گروه فعلی، وابسته، هسته، تجزیه دوگانه، تکواژ، واج، واجگونه و امثال آنها شده است. من خود چند تن از دبیران را دیدم که در تدریس این درسها درمانده شده بودند و آنها را خود درست نمی‌فهمیدند تا به دانش‌آموزان بفهمانند. در حالی که ظاهراً هدف از دستور زبان تعلیم عقاید زبان‌شناسی چامسکی و هلیدی و دوسوسور نبوده است و این کار به درد دانشگاه و رشته‌های زبان‌شناسی می‌خورد. شاگردان با حفظ کردن این درسها نمره می‌گیرند اما فارسی یاد نمی‌گیرند و نکات دستوری را در لابه‌لای این تئوریهای محک نخورده گم می‌کنند. آیا بهتر نیست که ما همان دستور سنتی را -البته با توجه به دست‌آوردهای خوب و مفید زبان‌شناسی جدید- تدریس کنیم که هم ساده‌تر است و هم صدها سال تجربه را پشت سر گذاشته و کارایی و مؤثر و مفید بودن خود را به اثبات رسانده

ساخت و هنوز هم بسیاری از استادان و نویسندگان را می‌توان یافت که مروج افکار بی‌اساس او می‌باشند، به‌ویژه در رشته علم تاریخ و زبان‌شناسی. بهروز در ۱۳۱۳ رساله‌ای در ۵۴ صفحه با عنوان زبان ایران فارسی یا عربی منتشر کرد که در آن به عربی حمله شده و فارسی را بسیار تواناتر از آن قلمداد کرده و با سفسطه چنان نشان داده که فارسی از هر زبانی در ساختن لغات تواناتر است. این کتاب سرمشق افکار افراطی کسانی چون محمدعلی لوابی، کسروی تبریزی، دکتر محمود حسابی و از همه بیشتر دویار دیرین او دکتر محمد مقدم و دکتر محمدصادق کیا (نواده شیخ فضل‌الله نوری) قرار گرفت و این اشخاص به پراکندن افکار افراطی و نادرست او در دانشگاهها و بین جوانان و روشنفکران پرداختند. به‌ویژه که در اواخر دوره رضاشاه و بعد از جنگ جهانی دوم جو روشنفکری مساعد این افکار شونینستی بود. بهروز با آنکه مروج فارسی سره بود خود در این کار اصرار نداشت و در نوشته‌هایش به زبان معمولی می‌نوشت به استثنای رساله کوچک آیین بزرگی در ترجمه ادب الصغیر ابن مقفع که مدعی است توانسته آن را به فارسی سره بهتر از هر کسی ترجمه کند، ولی با مقایسه آن با متن عربی پیداست که ترجمه آزاد کرده و هر جا لغتی نیافته است از آن در گذشته است. بهروز به اتفاق دکتر مقدم و صادق کیا انجمنی درست کردند به نام «ایرانویج» تا با عرب و عربی و اسلام و تاریخ و فرهنگ به مبارزه برخیزند و مجموعه‌ای از ۱۸ کتاب با عنوان «ایران کوده» (که بورداود آن را به معنای کود و نجاست ایران می‌دانست) منتشر کردند که پر است از اتیمولوژی‌های عامیانه و واهی. آن هرسه به شدت بر این عقیده بودند که زبان عربی تمام لغاتش را از فارسی گرفته و در قالب اوزان صرفی خود ریخته است و لذا به نحو مسخره‌ای ریشه لغات عربی را ذکر می‌کردند. دکتر محمد مقدم (که از فرط نفرت از عرب و عربی نام خود را مهمد مگدم می‌نوشت و برایش یک معنای فارسی ذکر می‌کرد) کتابی دارد به نام آینده زبان فارسی که در ۱۳۴۱ منتشر کرده است و همان مباحث بهروز را در رساله مذکور شرح داده است (کسروی هم در کتاب زبان پاک از همین کتاب بهروز استفاده کرده ولی نامی از آن نبرده است). برای اطلاع از ریشه‌شناسی‌های عامیانه این سه تن به کتاب بهروز (مذکور در فوق) و جزوه‌های «ایران کوده» و نیز مقاله «اشتقاق عامیانه» اینجانب در زبان فارسی و زبان علم مراجعه شود.

است؟ این بحث نیاز به گسترش بیشتری دارد که مجال آن در این مقال نیست. آقای مشکوة‌الدینی بحق در پیشگفتار کتاب دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، نوشته‌اند «این دستور زبان بیشتر برای آشنایان به زیانشناسی و مسائل دستور زبان فارسی است و به صورتی که ارائه شده است برای تدریس در دوره‌های آموزشی پیش از دانشگاه مناسب نیست» (ص ۱۴). اما کسی نمی‌پرسد که مسئول این هرج و مرج کتابهای درسی کیست و چرا نظریه‌ای که هنوز تئوری پردازان آن خود نپذیرفته‌اند در کتب درسی وارد می‌شود؟

۳) غالباً با ادبا به مخالفت برمی‌خیزند که چرا فلان کلمه یا جمله را غلط می‌دانید و اصلاً این غلط و صحیح نباید مطرح گردد. برای اثبات این سخن خود چند کلمه مورد اختلاف و چند جمله بحث‌برانگیز که برخی درست می‌پندارند و برخی غلط به عنوان شاهد ذکر می‌کنند و با همین چند مثال می‌خواهند همه غلطها را پاک کنند و صحیح بشمارند. مثلاً در انگلیسی جمله *It is I* از نظر قیاس (قواعد منطقی دستور) صحیح است ولی مردم عموماً به جای آن *It is me* می‌گویند. این تقابل قیاس و سماع در قدیم هم بوده است. چنانکه در «قضیه زنبوریه» دقیقاً مثالی مشابه همین مثال است در عربی که بین سیبویه و کسایی که هر دو عالم نحو بودند در حضور هارون الرشید مطرح شد و سیبویه که طرفدار تئوری قیاس بود گفت: «اطنّ انّ العقب اشدّ لسعة من الزنبور، فاذا هوی» درست است و کسایی گفت نه بلکه صحیح آن همان است که مردم می‌گویند یعنی «فاذا هو ایاها». این مناظره گویا سبب مرگ مفاجات سیبویه شد. آیا با همین یک مثال که احتمالاً هر دو وجه آن به اعتباری صحیح است می‌توان تمام نحو عربی را بیهوده دانست؟

۴) آنها به لغت‌سازهای بی‌اساس و نادرست می‌پردازند زیرا که از دستور زبان و گرامر اطلاع کاملی ندارند و خود را به تئوریهای زیانشناسی چنان سرگرم کرده‌اند که دستور را فراموش کرده‌اند، و من حتی می‌بینم که بسیاری از دانشجویان دوره دکتری زیانشناسی تقریباً هیچ از دستور اطلاع ندارند و در عوض مشتکی نظریه انتزاعی را حفظ کرده‌اند و در نتیجه این امر به اشتباهات دستوری لغاتی که زیانشناسان ساخته‌اند بی‌نمی‌برند.

۵) برخی از آنها به شدت از تغییر خط فارسی حمایت می‌کنند زیرا به‌زعم آنها عیب این خط این است که مسائل دقیق زیانشناسی مدرن را نمی‌توان بدان نوشت و نشان داد. آنها عیبهایی به خط فارسی می‌گیرند که درحقیقت نه تنها عیب نیست بلکه حسن است. مثلاً اینکه مصوتها نوشته نمی‌شوند نه تنها بد نیست بلکه موجب نوعی تندنویسی و اختصار می‌شود، و علاوه بر آن تغییرات تلفظ کلمات در طول زمان در املائی آنها تأثیر نمی‌گذارد و اگر خط

فارسی دارای مصوت درونی بود تاکنون یا باید چند بار املائی زبان فارسی را عوض کرده باشیم یا مانند انگلیسی خطمان با تلفظمان فرسنگها فاصله پیدا کند. و نیز خط فارسی این امکان را می‌دهد که هرکس به لهجه و زبان خود در ایران آن را بخواند.

فارسی‌زبانان تاکنون در خواندن متون فارسی دچار آن مشکل فرضی که بهروز و اتباع و اسلاف او برمی‌شمارند نشده‌اند زیرا اگر کلمه‌ای را یک بار بیاموزند بعد به آسانی می‌خوانند، زیرا که بر پایه اصول روانشناسی مردم کلمات و جملات را نه از روی هجی کردن بلکه به طور یکجا می‌خوانند چنانکه حتی اگر کلمه‌ای غلط نوشته شده باشد گاهی در خواندن متوجه آن نمی‌شویم و درست می‌خوانیم. زیانشناسان می‌توانند صرفاً برای مقاصد زیانشناسی از حروف لاتین به صورت اصلاح شده استفاده کنند اما نیازی نیست که برای یک دستمال قیصریه را هم آتش بزنند و خط زیبای فارسی را که بیش از ۱۲ قرن امتحان خود را داده و کارایی خود را نشان داده است و از نظر خوشنویسی و طرحها و اقلام جالبی که دارد در دنیا بی‌نظیر است، عوض کنند و خط بی‌اندام لاتین یا سیریلیک را به جای آن بگذارند. ترکها که این اشتباه را کردند هزاران کتاب با ارزش نداشتند که با تغییر خط نتوانند بخوانند و با این کار بی‌سوادی را هم نتوانستند ریشه‌کن کنند. اما چینها و ژاپنها با آن خط دشوار خود بر بی‌سوادی فائق آمدند. تغییر خط به منظور بی‌هویت کردن ایرانیان و دور کردن آنان از اسلام طراحی شده بود که خوشبختانه به نتیجه نرسید.

۶) زیانشناسان به املائی فارسی هم رحم نکرده‌اند و مثلاً روش جدانویسی کلمات مرکب را ترویج نموده‌اند که فهم مطلب را بسیار دشوار می‌کند.

۷) فارسی‌گرایی افراطی نیز یکی از بیماریهایی است که این زیانشناسان به فارسی تحمیل کرده‌اند چنانکه توضیح داده شد.

۸) تغییر اصطلاحات دستوری و جعل اصطلاحات جدید نیز از مشکلاتی است که برای فارسی فراهم می‌کنند. در حالی که بسیاری از آنها غیر ضروری است و همان اصطلاحات کهن غالباً بخوبی پاسخگوی نیازهاست.

۹) اکثر زیانشناسان مصرف‌کننده کالای غربند و از ثروت پدری محروم و غالباً از کوششهای عظیم دانشمندان ایران و اسلام در زمینه صرف، نحو، تجوید، معانی، بیان، معناشناسی و علوم زبانی بی‌خبرند و گاه حتی از فهم متون معتبر ادبی ناتوان و لذا به مجرد آنکه سخنی از یک مغرب زمینی می‌شنوند مسحور و افسون می‌شوند و با آب و تاب در کلاسهای خود بازگو می‌کنند گویی که این فرضیه‌ها وحی منزل است، در حالی که چه بسا بهتر و عملی‌تر و مفیدتر از همان سخنان را در متون شرقی و اسلامی بتوان یافت.